**اصول: مروری بر بحث‌های گذشته (اوامر)، جلسه 1: یکشنبه ۱۸/۶/۱۴۰۳**

**استاد سید محمدجواد شبیری**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

اَللهمَّ کُن لولیَّک الحُجةِ بنِ الحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَ عَلی ابائهِ فی هذهِ السّاعةِ، وَ فی کُلّ ساعَة وَلیّا وَ حافظاً وقائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیناً حَتّی تُسکِنَهُ اَرضَکَ طَوعاً وَ تُمَتّعَهُ فیها طَویلاً

آغاز سال تحصیلی جدید هست و ماه ربیع المولود ان شاء الله که خداوند به برکت پیامبر و امام صادق علیه السلام ما را از دوستداران اهل بیت و متبرئان از دشمنانشان قرار بدهد ان شاء الله که تابستانی که گذشت عبادات و زیارات دوستان هم مقبول درگاه حضرت حق باشد. ما سال گذشته بحث دلالت امر بر وجوب را شروع کردیم، امروز به نظرم آمد که روز اوّل یک مروری بر بعضی از سرفصل‌های کلام آقای شهیدی داشته باشیم از فردا بحث اصلی را شروع می‌کنیم. آقای شهیدی در این بحث دلالت امر بر وجوب، دلالت امر بر وجوب دو مرحله بحث دارد یکی دلالت مادۀ امر، یکی دلالت هیئت امر، مادۀ امر کلمۀ اَمَرَ. مادۀ امر یک سری بحث‌های مختلفی دارد اینکه آیا مادۀ امر فقط یک معنا دارد، دو معنا دارد، پارسال بحثش گذشت که نهایتا به این نتیجه رسیدیم که مادۀ «الف م ر» گاهی اوقات به معنای یک چیزی شبیه شیء، فعل امثال اینها هست که جمعش هم امور است، حالا حقیقت آن تحلیلش را چجوری بکنیم خودش یک مشکله‌ای بود. یکی هم اَمَرَ چیزی که از باب طلب و دستور و فرمان و امثال اینهاست، معنای دوم، که محط بحث ما این معنای دوم هست که امری که به معنای طلب و دستور و فرمان از این سنخ چیزها هست. آقای شهیدی هم به همین دو معنا می‌رسند و بعد وارد می‌شوند بحث در مورد آن طلبی که معنای اوّل را طلب قرار دادند معنای دوم را همان معنای شیء، آن بحث‌هایی که گذشت.

بعد ایشان می‌گویند: «المشهور ان المعنی الأول للأمر هو الطلب، و الظاهر ان مرادهم کون معناه هو إبراز الطلب اذ لااشکال فی عدم صدق الأمر علی مجرد الطلب النفسانی بالنسبة الی فعل الغیر من دون ابرازه، نعم لافرق فی ذلک بین ان یکون إبرازه بالقول او بأی مبرز آخر ولو بإشارة الید.»

ایشان بحث را اینجوری مطرح کردند. مرحوم آخوند یک کلامی دارد که این کلام در تحلیل و بررسی این کلام آقای شهیدی مفید هست و اصلا کل این بحث‌ها را یک کمی با آن نگاه باید دنبال کرد. یک بحثی هست تحت عنوان طلب و اراده ما اصلا نمی‌خواهیم وارد آن بحث بشویم، بعدا هم واردش نخواهیم شد، بیشتر بحث کلامی هست و وارد آن بحث طلب اراده نمی‌شویم، ولی یک نکات اصولی و نکاتی مربوط به لغت در این مورد هست که آن نکات را توضیح می‌دهیم، حالا مرحوم آخوند در بحث طلب و اراده بحث را اینجوری مطرح می‌کنند.

ایشان می‌فرماید: «الظاهر أن‏ الطلب‏ الذي‏ يكون هو معنى الأمر ليس هو الطلب الحقيقي الذي يكون طلبا بالحمل الشائع الصناعي بل الطلب الإنشائي الذي لا يكون بهذا الحمل طلبا مطلقا بل طلبا إنشائيا سواء أنشئ بصيغة افعل أو بمادة الطلب أو بمادة الأمر أو بغيرها»

ایشان می‌فرماید اینکه آقایان گفتند امر به معنای طلب هست مراد آن صفت نفسانی که در نفس انسان هست که به حمل شایع صناعی به آن طلب اطلاق می‌شود نیست، بلکه یک طلب انشائی هست، ایشان طلب را می گوید گاهی اوقات طلب حقیقی هست که از سنخ صفات نفسانی است، گاهی اوقات طلب انشائی هست و این طلب انشائی غیر از آن طلب حقیقی هست. بعد ایشان می گوید که اگر شما بگویید که نه امر موضوع بر طلب هست «و لو أبيت إلا عن كونه موضوعا للطلب فلا أقل من كونه منصرفا إلى الإنشائي منه عند إطلاقه كما هو الحال في لفظ الطلب أيضا»

ایشان می‌گوید لفظ طلب هم اطلاقش اقتضاء می‌کند مراد طلب انشائی باشد نه طلب حقیقی. همینجوری کلمۀ طلب را وقتی اطلاق کنیم امر هم، ایشان می‌گوید امر منصرف است به طلب انشائی نه طلب حقیقی.

«و ذلك لكثرة الاستعمال في الطلب الإنشائي كما أن الأمر في لفظ الإرادة على عكس لفظ الطلب و المنصرف عنها عند إطلاقها هو الإرادة الحقيقية»

ایشان می‌گوید کلمۀ اراده را وقتی اطلاق کنیم معنای انصرافی اراده، ارادۀ حقیقی است که یک صفت نفسانی است. بعد ایشان می‌فرمایند که یک بحثی هست در میان اشاعره تحت عنوان طلب و اراده و آن این است که آیا ما غیر از آن ارادۀ نفسانیه که یک صفت نفسانی هست یک صفت نفسانی دیگری به نام طلب داریم یا نداریم؟ یعنی دو تا صفت نفسانی داشته باشیم یکی اراده که آن اراده منشاء بشود برای طلب نفسانی و طلب نفسانی همین کأنّ اوامر خدا از آن سنخ طلب نفسانی باشد. ایشان می‌گویند که اینکه اشاعره گفتند طلب و اراده دو شیء هستند در ذات انسان به عنوان یک صفت نفسانی اینها علتش این بوده که یک چیزی را دیدند، دیدند لفظ طلب را که به کار می‌برند معنایی که از او فهمیده می‌شود با لفظ اراده که به کار می‌برند معنایش فرق دارد. نتوانستند درست این را تحلیل کنند، خیال کردند که فرق بین این دو تا به خاطر اینکه دو تا صفت نفسانی مختلف وجود دارد، در حالی که نه طلب منصرف الیه‌اش طلب انشائی است، اصلا آن صفت نفسانیه نیست به خلاف اراده که منصرف الیه‌اش آن اراده و صفت نفسانی است. و بعد در ادامه یک توضیح کلی در بحث طلب و اراده دادند، ایشان می‌گوید:

«فاعلم أن الحق كما عليه أهله وفاقا للمعتزلة و خلافا للأشاعرة هو اتحاد الطلب و الإرادة بمعنى أن لفظيهما موضوعان بإزاء مفهوم واحد و ما بإزاء أحدهما في الخارج يكون بإزاء الآخر و الطلب المنشأ بلفظه أو بغيره عين الإرادة الإنشائية و بالجملة هما متحدان مفهوما و إنشاء و خارجا لا أن الطلب الإنشائي الذي هو المنصرف إليه إطلاقه كما عرفت متحد مع الإرادة الحقيقية التي ينصرف إليها إطلاقها أيضا»

ایشان سه مرحله برای طلب و اراده تصویر می‌کند. مرحلۀ مفهوم، مرحلۀ خارج، مرحلۀ انشاء. می‌گوید طلب و اراده مفهوما و خارجا و انشاءاً یکی‌اند ولی از جهت اینکه منصرف الیه لفظ طلب چه باشد اینها فرق دارند. بنابراین مرحوم آخوند با این توضیحی که مرحوم آخوند دادند دیگر بحث آقای شهیدی مجالی پیدا نمی‌کند. آقای شهیدی طلب را آن طلب نفسانی گرفتند، می‌گویند واضح است که امر به معنای آن طلب نفسانی نیست بدون ابراز. مرحوم آخوند می‌گوید ما نمی‌گوییم امر، اصلا آقایان هم نمی‌گویند امر به معنای طلب نفسانی است، طلب انشائی است، و طلب انشائی کأنّ مقومش همان ابراز است، حالا اینجوری من تعبیر بکنم که اصلا طلب انشائی بدون ابراز تحقق ندارد، قوام انشاء به آن مرحلۀ ابرازش است و اینکه شما، بله اصلا مرحوم آخوند می‌فرمایند لفظ طلب منصرف الیها‌ش هم طلب انشائی است، و اینکه آقایان گفتند الامر بمعنی الطلب همان معنای منصرف الیه لفظ طلب را هم به کار بردند، بنابراین دیگر این بحث ابراز و امثال اینهایی که آقای شهیدی مطرح می‌کنند طبق این تفسیر مرحوم آخوند اصلا مجالی برایش نیست.

حاج آقا البته آن موقعی که ما خدمتشان بودیم این مباحث را تتلمذ می‌کردیم این نکته را تذکر دادند در مورد این بحثی که مرحوم آخوند مطرح می‌کنند که منصرف الیه لفظ طلب و منصرف الیه لفظ اراده فرق دارد، منصرف الیه لفظ طلب طلب انشائی است، منصرف الیه لفظ اراده ارادۀ حقیقی و آن صفت نفسانی است، حاج آقا می‌فرمودند اینجا یک خلطی شده و آن این است که لفظ طلب دو گونه استعمال دارد، گاهی اوقات با مِنْ متعدی می‌شود گاهی اوقات با من متعدی نمی‌شود. کما اینکه اراده هم همین دو گونه استعمال را دارد. یک موقعی می‌گوییم طلبتُ صلاة زیدٍ، من صلاة زید را طلب کردم، یعنی صلاة زید مطلوب من است، این یکی. یک موقعی می‌گوییم طلبتُ من زید ان یصلیَ. ایشان می‌فرمودند که اگر طلب با مِنْ متعدی بشود آن ناظر به همان مرحلۀ انشاء طلب است، طلبتُ من زیدٍ حالا به هر نحوی از انحاء آن را تحلیل کنیم، آن خودش یک بحثی است که آن به هر حال آن مرحلۀ، آن مرحلۀ ابرازی قضیه کار دارد، مجرد اینکه در نفس انسان یک محبت و طلب نفسانی باشد کافی نیست، باید به یک مرحلۀ ابرازی رسیده باشد تا بگوییم طلبتُ من زید ان یصلیَ. در مورد اراده هم همینجور است، یک موقعی می‌گوییم اردتُ من زیدٍ ان یصلی. اردتُ من زیدٍ ان یصلی یعنی طلبتُ من زید ان یصلی، ولی اگر با مِنْ متعدی نشود بگوییم اردتُ صلاة زیدٍ، نماز خواندن زید را من اراده کرده‌ام، آن یعنی همان صفت نفسانی یا امثال اینها. این دو تا با همدیگر خلط شده بین طلبی که با مِنْ که مجرور به من هم آن مأمور هست و با طلبی که مجرور به من نیست، ولو متعلق طلب فعل غیر باشد مجرد اینکه متعلق طلب فعل غیر باشد این معنایش این نیست که طلب به معنای طلب انشائی به تعبیر مرحوم آخوند، ابراز طلب به تعبیر آقای شهیدی باشد. بنابراین این مطلب این وسط هست که بین این دو تا خلط شده، این دو جور استعمال ناشی از، بله در مورد، آن نکته‌ای که مرحوم آخوند منشاء آن بحث‌هایش شده این است که شاید اردتُ را با من کمتر متعدی کنند، طلب را با من بیشتر متعدی کنند، یعنی آن چیزی که منشاء این فرمایش مرحوم آخوند شده گفته طلب، البته چون طلب را خیلی وقت‌ها با من متعدی می‌کنند در نتیجه آن طلبی که با من متعدی می‌شود انصراف دارد به طلب انشائی، ولی چون اراده را معمولا با من متعدی نمی‌کنند بدون من به کار می‌برند منصرف هست به ارادۀ حقیقیه، و الا نکته‌اش این است، نکته‌اش تفاوت نحوۀ به کارگیری و استعمال این دو واژه هست، استعمال غالبی‌اش. یعنی غالبا استعمال طلب با من است بنابراین انصراف دارد به طلب انشائی و ان شئت قلت ابراز ارادۀ نفسانیه. ولی اراده معمولا با من متعدی‌اش نمی‌کنند، معمولا اینجوری است، این یک بحث. این بحث بحث خاصی نیست. آقای شهیدی در ادامه یک بحث‌هایی را مطرح می‌کند:

«قد وقع الخلاف فی أنه هل یکفی فی صدق الأمر مجرد ابراز الطلب ولو لم یوجد هناک أی طلب نفسانی کما فی الأوامر الامتحانیة»

بعد ایشان می‌گوید که در موارد اوامر امتحانیه مرحوم آقا ضیا گفته این امر نیست ولی مرحوم آخوند گفته امر هست و آقای شهیدی هم همین را انتخاب کرده.

بعد می‌گوید: «نعم لایصدق الأمر علی استعمال صیغة الأمر بغیر داعی البعث الجدّی او الامتحانی کما لو کان بداعی التهدید او التمنی او الترجی و نحو ذلک.»

جایی که طلبی که صیغۀ امر را که ما استعمال می‌کنیم فرض کنید کونوا قردة خاسئین، در مقام تسخیر، قردة خاسئین برای اینکه آن افراد را با این جمله به بوزینه تبدیل کند خداوند تبارک و تعالی این تعبیر کونوا قردة خاسئین، این دیگر امر صدق نمی‌کند، بعد یک ادامه‌ای دارد ایشان می‌گوید:

«والأنسب ان یقال بان معنی الأمر هو البعث بداعی التحریک، ولیس معناه الطلب، حیث ان الطلب بمعنی التصدی والسعی نحو ایجاد الفعل خارجا، فاذا صدر من المولی خطاب الأمر مستعملا ایاه فی معناه، فحینئذ یکون ذلک مصداقا للطلب والسعی نحو اتیان العبد بالفعل.»

ایشان می‌خواهد اینجا اشکال کند که اصلا امر به معنای طلب نیست چون می‌گوید طلب بمعنی التصدی و السعی نحو ایجاد الفعل خارجا هست و امر همیشه، این تصدی و سعی نحو ایجاد فعل ممکن است به امر نباشد، فرض کنید وقتی می‌خاهم یک کاری بکنم که نمازخوان بشود، می‌آیم وای می‌ایستم خودم نماز می‌خوانم تا آن تحریک بشود نماز بخواند، این خودش یک نوع طلب هست، تصدی و سعی نحو ایجاد الفعل هست، ولی امر صدق نمی‌کند. امر جایی است که بعث می‌کنیم، بعث می‌کنیم به داعی تحریک. بله جایی که من امر را در معنای خودش استعمال می‌کنم، صیغۀ امر را مثلا یا مادۀ امر را در معنایش استعمال می‌کنم مصداق طلب و سعی است، طلب و سعی لازم نیست به خاطر استعمال لفظ امر یا صیغۀ امر در آن معنایش باشد، ممکن است به نحو دیگری باشد بنابراین امر به معنای طلب نیست. اینجا البته ایشان طلب را به معنای تصدی و سعی نحو ایجاد الفعل خارجا گرفته، قبلا ایشان طلب را می‌گفت امر به معنای ابراز طلب است، اینها به نظر دو تا با همدیگر همخوانی ندارد. تصدی و سعی نحو ایجاد الفعل خارجا را من ابراز می‌کنم؟ یا آن صفت نفسانی که مطلوب بودن آن عمل غیر را من ابراز می‌کنم؟ تصدی را که ابراز نمی‌کنم، تصدی خود این تعبیر، خود این ابراز تصدی است، بعد ایشان می‌گوید، می‌گوید خطاب الامر مستعملا ایاه فی معناه مصداقا للطلب و السعی، این یک مقداری عبارت بدی است این عبارت قشنگی نیست. ولی اصل قضیه یک نکتۀ دیگر است، باز همان نکته را که مرحوم آخوند اینجا مطرح کرد را باید مطرح کرد، اوّلا اینکه طلب به معنای تصدی و سعی نحو ایجاد الفعل خارجا ایشان مطرح می‌کند باید ببینیم آیا واقعا طلب همین است؟ یک طلب داریم با من متعدی می‌شود، یک طلب داریم بدون من متعدی می‌شود، من طلب کردم فعل غیر را، فعل غیر مطلوب من، حالا من کلمۀ مطلوب را به کار می‌برم، اگر بگویم نماز خواندن زید مطلوب من است، حتما باید تصدی بکنم تا نماز بتوانم بگویم مطلب من است، به نظر می‌رسد نه، همینکه مطلوب من یعنی محبوب من هست همین مقدار کافی هست لازم نیست که تصدی و سعی نحو ایجاد الفعل خارجا تحقق پیدا کند تا کلمۀ طلب صدق کند. اگر طلب با من متعدی بشود مجرد تصدی و سعی‌ای که بدون واسطه قرار دادن زید، بدون آن طلب انشائی باشد بهش نمی‌گویند طلبتُ من الزید ان یصلیَ، فرض کنید من وایستادم اینجا نماز خواندم، زید هم دید که من دارم نماز می‌خوانم تحریک شد نماز خواند، اینجور نمی‌توانیم بگوییم طلبتُ من زیدٍ ان یصلی، طلبت من زید ان یصلّیَ جایی هست که من به نحوی از انحاء درخواست کنم از زید و این درخواست من منشأ بشود او را تحریک کند و این تحریک منشأ عمل بشود. حالا به تناسب یاد یک جریان جالبی افتادم در کتاب قصص العلمای مرحوم تنکابنی ذکر شده. مرحوم تنکابنی در شرح حال مرحوم آشیخ محمد تقی برغانی شهید ثالث نقل می‌کند از برادر ایشان، شیخ محمد صالح برغانی، می‌گوید که مرحوم کاشف الغطاء آمد قزوین مهمان برادر ما آشیخ محمدتقی برغانی بود. آشیخ محمدتقی برغانی عالم اوّل قزوین بوده، بر ایشان وارد شد و ما هم به تناسب ورود مرحوم کاشف الغطاء بر اخوی منزل ایشان بودیم برای پذیرایی و اینها آنجا بودیم، شب‌ها هم آنجا می‌خوابیدیم، جوان بودیم. مرحوم کاشف الغطاء یک جورهایی داشت برای تهجد می‌رفت آنجا نماز شب و اینها می‌خواند. ما جایی که خوابیده بودیم در مسیر راه ایشان بود، ایشان وقتی آمد به ما که رسید و ما را بیدار کرد بلند بشوید نماز شب بخوانید ما هم بلند شدیم بعد که ایشان رد شد دوباره گرفتیم خوابیدیم، گفت یک قدری بعد از صدای نالۀ ایشان در مناجات از خواب بیدار شدیم، گفت چنان ایشان با حال ناله می‌کرد و عبادت می‌کرد که آن اثری در من گذاشت که الآن که ۱۵ سال است از آن تاریخ می‌گذرد نماز شبم ترک نشده، این یک اثر هست. حالا این فعل کاشف الغطاء این به هر حال تحریک کرده آن طرف را برای اینکه او را، البته کاشف الغطاء تصدی و سعی نحو ایجاد الفعل خارجا هم نکرده، داشته نماز شب خودش را می‌خوانده و آن منشأ شده. حالا اگر به فرض طرف اصلا به این انگیزه که دیگری تحریک بشود آدم خوبی بشود و بلند بشود نماز شبش را بخواند حتی بگوید باز طلب من زید کذا گفته نمی‌شود، طلب من زید در جایی هست که درخواستی از جانب طالب نسبت به مطلوب منه صورت بگیرد و برای امتثال این درخواست آن فعل خارجیت پیدا کند.

**شاگرد:** حاج آقا اگر مطلوب به معنای طلب شده ترجمه بکنیم اگر با من هم نباشد همان معنای انشائی یعنی طلب شدۀ من این است

**استاد:** طلب شده، بستگی دارد طلب شده چی بگویید، یعنی طلب شده. نه طلب شده آخر شما طلب شده را یک مفهوم مِنْ را در ذهنتان می‌آورید، یعنی طلب شدۀ از زید، ولی نه طلب مطلوب یعنی آن چیزی که من ازش خوشم می‌آید.

**شاگرد:** اگر به این معنا ترجمه کنیم

**استاد:** آخر با آن مِنْ شما من را در ذهنتان مقدر می‌گیرید، آن مطلوب را آنجوری که معنا می‌کنید یک من در، و الا نه آن چیزی که فعلی را که من آن فعل را در نفس خودم نسبت به آن توجه کردم، طلب شده یعنی این، یعنی آن را طلب کردم یعنی نفس من شائق به آن، مشتاق الیه من هست.

**شاگرد:** یعنی محبوب دارید می‌گیرید

**استاد:** مشتاق الیه همان، طلب شده را شما طلب شده از زید می‌گیرید، اگر از زیدش را حذف کنید، از زید نداشته باشد، طلب شده یعنی آن فعلی که من نسبت به آن علاقه دارم، اشتیاق دارم، این دیگر کلمۀ انشائی توش نخوابیده. آن که شما طلب شده در ذهنتان می‌رود آن معنای من و اینکه بالأخره یک کسی دارد که من این فعل را از آن کس طلب کرده‌ام این را در ذهنتان قرار می‌دهید، بدون اینکه آن معنا از توش در نمی‌آید. به هر حال این نکته‌ای که حاج آقا در این بحث مطرح می‌کنند اینکه آیا این طلب را ما با مِنْ مصرّحا او مقدرا متعدی می‌گیریم یا اینکه نه متعدی به مِنْ نمی‌گیریم، این در این بحث خیلی مهم است و دخالت جدی دارد. اینجا یک نکته‌ای در تعریفی که ایشان.

ایشان می‌گوید: «الأنسب ان یقال بان معنی الأمر هو البعث بداعی التحریک»

صحبت سر این است که آیا این تعریف درست است؟ حالا از آن بحث‌های قبلی بگذریم. به نظر می‌رسد نه این مطلب درست نیست، جایی که من یقین دارم که طرف، یک بحثی آقایان دارند که امر الله للعصاة، آیا خداوند که امر به عصاة می‌کند، خدا می‌کند که شخص عاصی است، چطور امر می‌کند؟ می‌گویند امر می‌کند نه اینکه امر نمی‌کند با اینکه می‌داند. پاسخ می‌دهند که امر لازم نیست به داعی تحریک باشد، می‌تواند به داعی اتمام حجت باشد. بنابراین در اینجور موارد خطاب امر اصلا تصدی و سعی نحو ایجاد الفعل خارجا نیست، چون می‌داند که با این امری را که ازش صادر می‌شود صیغۀ امر یا مادۀ امری را که در معنایش استعمال می‌کند هیچگونه داعویت و باعثیت برای او ندارد، انجام نمی‌دهد دیگر، در حالی که امر، اینکه آیا نمی‌شود گفت خداوند به شیطان امر کرد که به آدم سجده کند، خب خدا هم که می‌دانست سجده نمی‌کند، امر که صدق می‌کند. امر قوامش به داعی تحریک نیست ممکن است، آن چیزی که می‌تواند محرک باشد، جعل ما یمکن ان یکون داعیا، تعبیری که مرحوم آشیخ محمد اصفهانی در اینجاها معمولا به کار می‌برد، جعل ما یمکن ان یکون داعیا، ولو من بدانم که الآن بالفعل داعی نیست و به داعی تحریک نیست، آن چیزی که می‌تواند محرک باشد، داعی شأنی، داعی امکانی به تعبیر مرحوم آشیخ محمد اصفهانی. بنابراین بعثی که بعث به وسیلۀ آن چیزی که یمکن ان یکون داعیا. اینجوری باید تعبیر کرد. ما عمدتا یا به جهت به داعی تحریک است یا به داعی اتمام حجت. ظاهراً در اینجور موارد امر اطلاق می‌شود. بله آن درست است این مطلب که در اوامر. آن جایی هم که اوامر امتحانی هست آن هم در واقع از همین باب است و از باب اتمام حجت است که ببیند طرف عبد مطیعی هست یا عبد عاصی هست، آن بحث اوامر امتحانی اینها را با موارد امر عصاة در یک نسق باید قرار دادش. این تکه بحث تمام. آقای شهید بعد حالا من وارد یک بحث‌هایی می‌شود که امر اصطلاحا به چه معناست که ما اصلا آن بحث را نمی‌خواهیم مطرح کنیم، بعد دو تا مطلب را مطرح می‌کند دو تا مبنا را، می‌گوید در مقابل قول مشهور که مادۀ امر برای طلب می‌گویند وضع شده دو تا قول دیگر هست، قول آقای خویی هست که می‌گویند امر ابراز اعتبار فعل بر ذمۀ مکلف است، یک معنای دیگری که گویا از آقای سیستانی، ؟؟سادات ‌الاعلام فکر می‌کنم آقای سیستانی باشد ایشان می‌گوید امر به معنای تحریک است، به معنای وادار کردن هست که ما این را مفصل پارسال این بحث دوم را مطرح کردیم گفتیم نه معنای حقیقی امر وادار کردن نیست بله مجازا در موارد وادار کردن می‌شود واژۀ امر را به کار برد البته مجازا این بحث‌هایش را مفصل مطرح کردیم. این بحث گذشت.

یک بحث دیگری آقای شهیدی اینجا مطرح کردند که آیا در امر علو یا استعلاء خوابیده یا هیچکدامشان نخوابیده یا هر دو خوابیده که ما قبلا عرض کردیم که نه در امر نه علو خوابیده نه استعلاء خوابیده، این بحث هم گذشت.

بحث بعدی که اینجا هست که عمدتا این بحث هست که ما باید دنبالش بکنیم آن اینکه امر که دال بر وجوب هست نحوۀ دلالت امر بر وجوب به چه شکل هست؟ ما قبلا مبانی مختلفش را ذکر کردیم یک مقداری نحوۀ مبانی که ما قبلا ذکر می‌کردیم یک کمی فرق دارد با مبانی که آقای شهیدی نقل می‌کند. بحث‌هایش خیلی تفاوت جدی ندارد ولی تعداد مبانی و امثال اینها و بعضی نکات دسته‌بندی اقوال در آن مواردی که ما ذکر می‌کردیم در جلسۀ ماقبل آخر پارسال فرق دارد با دسته‌بندی که آقای شهیدی مطرح کردند. ان شاء الله از فردا وارد بحث اصلی‌مان می‌شویم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

، ولیس معناه الطلب، حیث ان الطلب بمعنی التصدی والسعی نحو ایجاد الفعل خارجا، فاذا صدر من المولی خطاب الأمر مستعملا ایاه فی معناه، فحینئذ یکون ذلک مصداقا للطلب والسعی نحو اتیان العبد بالفعل.»